

Study of Image of Death in Saeb thought

A.Moradi⁴
S.Chalak⁵
A.Khademi⁶

تصویر مرگ در اندیشه‌ی صائب تبریزی

ایوب مرادی^۱ (نویسنده مسؤل)

سارا چالاک^۲

اباذر خادمی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۱۹

Abstract

Death is one of the things that Depending on the culture in which it is used, has several meanings. Different people have seen death from different point of views. And each of these groups have looked at the mysterious phenomenon of a particular angle.

Death is a magnificent picture in the mystic vision. In their view Death is not the end of life, but it is the beginning of a new period of life.

Saeb is among the intellectual poets that death and the life after that has been reflected particularly in his poetry. Our aim in this paper is about his vision of death and make them available to readers.

Saeb has a kind of mystical vision of death. He sees death as an opportunity to fly and escape. He uses phrases like Feast, Eternal bliss, and Morning of Hope about Death. Voluntary death as one of Sufism root has a special place in his poetry.

Keywords

Saeb tabrizi, Death, Awareness of Death, Voluntary death, Mysticism.

چکیده

مرگ از موضوعاتی است که بسته به اینکه در کدام فرهنگ و محیط جغرافیایی مطرح شود، دارای معانی متفاوتی است. افراد و گروه‌های مختلف به مرگ از دیدگاه‌های گوناگونی نگریده‌اند و هر یک از زاویه‌ای این پدیده‌ی رازآلود را مورد توجه قرار داده‌اند. مرگ در نگاه عرفان اسلامی تصویری بسیار زیبا و باشکوه دارد. در این طرز از نگاه مرگ نابودی و فنا نیست بلکه رفتن از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر و آغاز حیاتی دوباره است. صائب تبریزی نیز از شاعران صاحب اندیشه‌ای است که دغدغه‌ی مرگ و زندگی بعد از آن در اشعارش نمود بسیاری یافته است. در این مقاله سعی شده است با مطالعه در دیوان این شاعر سترگ، دیدگاه و طرز فکر وی به مقوله مرگ در معرض دید و داوری خوانندگان قرار بگیرد. ذائقه عرفانی صائب باعث شده است که وی به مرگ نگاهی عارفانه داشته باشد. او مرگ را فرصت بل- افشانی می‌داند و این پدیده را با عباراتی نظیر عید، دولت جاوید و صبح امید یاد می‌کند. موضوع مرگ ارادی، به عنوان یکی از محوری‌ترین دیدگاه‌های عرفانی در اشعار او نیز جلوه و نمود خاصی دارد.

کلیدواژه‌ها: صائب، مرگ، مرگ‌آگاهی، موت ارادی، عرفان.

^۱ استادیار دانشگاه پیام نور

Ayoob.moradi@yahoo.com

^۲ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قیامدشت

^۳ دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور

^۴ Assistant Professor of Payam noor university

^۵ Faculty member of Azad university, Ghiamdasht branch

^۶ Master student of Payam noor univesity

پیشینه تحقیق

موضوع مرگ از آن دست موضوعاتی است که تا به امروز از نگاه‌های مختلف مورد مذاقه و بررسی قرار گرفته است. دلیل این موضوع شاید به جهت اهمیتی باشد که این مقوله در نزد فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف دارد.

شعرا و ادبا نیز به مانند سایر اندیشمندان و فیلسوفان دغدغه مرگ‌اندیشی و پرداختن به این مهم را در آثار خود به انحاء مختلف نمایان کرده‌اند. به تبع پژوهشگران حوزه ادبیات نیز به بررسی و استخراج دیدگاه‌های شاعران صاحب سبک در این موضوع روی آورده‌اند. از همین رو شاید عجیب نباشد که بتوان نمونه‌های بی‌شماری را در میان پژوهش‌های ادبی موجود یافت که موضوع و بن‌مایه اصلی آن بررسی و نمایش دیدگاه‌های شعرا و ادبای مطرح عرصه ادبیات فارسی در زمینه یاد شده باشد.

در این بهره چند نمونه از پژوهش‌های انجام‌یافته در این زمینه را ذکر می‌نماییم:

۱- سیمای مرگ در شعر فردوسی و ناصر خسرو / پژوهش‌نامه‌ی ادب غنایی / بهار و تابستان ۱۳۹۰

۲- سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی / پژوهش زبان و ادبیات فارسی / پاییز و زمستان ۱۳۸۷

۳- معانی، تصاویر و تعبیر مرگ در اشعار سهراب سپهری و فریدون توللی / پژوهش‌نامه‌ی ادب غنایی / بهار و تابستان ۱۳۹۱

۴- تجربه‌ی گونه‌های مرگ در مثنوی معنوی / مطالعات عرفانی / بهار و تابستان ۱۳۹۰

۵- ترس از مرگ در آثار عطار / ادبیات عرفانی / پاییز و زمستان ۱۳۸۹

۶- بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در اندیشه‌ی ابوالعلاء معری و خیام نیشابوری / ادبیات تطبیقی / ۱۳۸۹

این چند نمونه صرفاً جهت آشنا کردن ذهن مخاطبان با پیشینه‌ی تحقیق پیش رو است، وگرنه می‌شد نمونه‌های فراوان دیگری را هم در ادبیات فارسی و هم در ادبیات سایر ملل برشمرد که مقوله‌ی رازناک و پرشکوه مرگ را مورد توجه و کنکاش قرار داده‌اند.

مقدمه:

مقوله مرگ را می‌توان از دو منظر علم طبیعی و فلسفه مورد بررسی قرار داد که نتیجه هر یک کاملاً جدای از دیگری است. از منظر علم طبیعی و طب، مرگ‌های طبیعی به بازایستادن قوه‌ی غاذیه انسان و در نتیجه به اختلال اعضای بدن و قوای آن نسبت داده می‌شود. بر اساس این دیدگاه «با توقف قوه غاذیه از عمل، بدن رو به کاستی گذاشته و به سبب نرسیدن غذا به اعضای آن قابلیت بقا را در عالم از دست می‌دهد و بدین ترتیب مرگ او فرا می‌رسد. در واقع علت اصلی مرگ به عدم قابلیت بدن برای تدبیر نفس باز می‌گردد نه بی‌نیاز شدن نفس از بدن عادی و طبیعی.» (دیوانی، ۱۳۷۶: ۱۰۶)

پس از نظر علم طبیعی و طب، مرگ اختلال در سیستم غذایی بدن است و هنگامی که این تعادل بر هم می‌خورد بدن رو به فرسودگی و انحطاط گذاشته و مرگ را پذیرا می‌گردد. «از نظر پزشکی مرگ توقف کامل و بی‌بازگشت اعمال حیاتی است و معمولاً ابتدا قلب از کار افتاده و در پی آن مرگ سلول‌های مخ فرا رسیده و در نتیجه آن تنفس و حس و حرکت از بین می‌رود و گاهی بالعکس ابتدا مرگ بافت‌های مغزی پیش می‌آید و قطع تنفس و در نتیجه فقدان اکسیژن در خون باعث از کار افتادن قلب می‌گردد و در هر دو صورت مرگ قطعی و واقعی فرامی‌رسد.» (سپهوند، ۱۳۸۶: ۳۴/۱)

مرگ در مکتب فلاسفه از دیرباز تا کنون موضوعی مهم و اساسی بوده است و اکثر فلاسفه و بزرگان به مقوله مرگ نگرشی ژرف و عمیق داشته‌اند و از همان آغاز شکل‌گیری فلسفه در یونان باستان، دغدغه بزرگان این علم به مرگ مشهود و قابل توجه بوده است.

عنوان یکی از فلاسفه مطرح در سپهر اندیشه اسلامی مقوله مرگ را مورد توجه قرار داده است.

ابن سینا مرگ را توقف قوه غاذیه انسان می‌داند و این پدیده را در نتیجه اختلال اعضای بدن و قوای آن می‌داند. او درباره ضرورت مرگ از دیدگاه‌های فلسفی بحث می‌کند و می‌گوید اگر مرگ رخ ندهد و همه افراد بشر جاوید بمانند، ماده‌ای که ابدان از آن شکل می‌گیرد تمام می‌شود و دیگر هیچ فرد انسانی به وجود نمی‌آید و اگر هم به وجود آید، جایی برای زندگی و حیات او نیست و از آن گذشته وجود سابقین برای ایجاد شرایط وجود لاحقین ضروری است و وجود سابقین هیچ ترجیحی بر وجود لاحقین ندارد که باقی بمانند و جاوید باشند. علاوه بر این اگر مرگ ضروری نباشد، فلسفه ادیان متزلزل می‌شود، چون ادیان آمده‌اند که یکسری اعمال و لذایذ بشری را محدود کنند. اگر مرگی نباشد و آدمیان همواره جاوید بمانند برقراری عدالت و داوری بین خوبان و بدان در این دنیا فایده‌ای ندارد. چرا که پادشاه‌ها و عقوبت‌های دنیایی در مقابل خوبی‌ها و بدی‌های نفسانی برابری نمی‌کنند. حقیقت مرگ از نظر شیخ‌الرئیس همان مفارقت نفس از بدن است و در این مفارقت، نفس فاسد نمی‌شود بلکه، اگر فساد است فساد ترکیب اجزای بدن است، اما جوهر نفس که همانا ذات انسان می‌باشد باقی و پایدار است. (ابن سینا، ۱۳۷۷: ۲۹۴)

می‌توان گفت که ابن سینا چون یک فیلسوف مسلمان است به مرگ نگاهی دینی و اسلامی دارد و آن را برای انسان حتمی و ضروری و جزو مراحل لاینفک زندگی می‌داند. او معتقد است که مرگ باید حتماً باشد و در صورت نبود آن، مصیبت و فاجعه رخ می‌دهد که قطعاً این دیدگاه ریشه در فرهنگ اسلامی او دارد.

مرگ از نظر عرفان

از آنجا که صائب تبریزی در اشعار خود اندیشه‌ها و دیدگاه‌های عرفانی را مد نظر خود داشته است، در این قسمت به برخی از دیدگاه‌های عرفا در باب مرگ می‌پردازیم. مرگ از جمله رویدادهای سرنوشت‌ساز و رازآلود بشر از آغاز آفرینش

«مرگ از نظر افلاطون نابودی محض نیست. او خود تصریح دارد که مرگ چیزی جز جدایی روح از بدن نیست ولی بدن تجزیه می‌شود.» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۶۴) پس می‌توان گفت مرگ از این منظر دو جنبه دارد: یکی مرگ بدن و دیگری سرنوشت روح؛ که همانطور که افلاطون بیان می‌دارد، بدن تجزیه می‌شود و روح از آن جدا می‌گردد.

او معتقد است که بدن انسان از بدو تولد دارای مثلث‌های نوک‌تیزی است که غذا را سوراخ کرده و در خود فرومی‌برند. هنگامی که این مثلث‌ها بر اثر سایش فرسوده شوند و برندگی خود را از دست دهند، در برابر عوامل بیرونی از پای در می‌آیند، و در آخر این مثلث‌ها به سبب کار زیاد فرسوده می‌شوند و در این گاه، رشته‌ای که روح را به بدن بسته است، گسسته می‌شود و روح آزادی مقتضای طبیعتش را بازمی‌یابد و شادمان می‌شود. پس مرگ حاصل از پیری، راحت و آسان است و لذت‌ش بر درد می‌چربد، ولی مرگ ناشی از زخم، دردناک است. (افلاطون، ۱۹۶۸: ۸۱)

مرگ در دیدگاه فلاسفه اسلامی نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از نظر ملاصدرا مرگ طبیعی گاه در مقابل مرگ ارادی است که معنایی آشنا نزد عرفا دارد. موت ارادی راه، مرگ خواهش نفس گفته‌اند. حیات حقیقی علمی نفس با این مرگ آشکار می‌شود. (کاشانی، ۱۳۷۶: ۱۸۸) و برای آن، گونه‌هایی بنا بر پای نهادن به خواهش‌های گوناگون نفس برشمرده‌اند. (همان: ۱۹۰) به عبارتی، موت ارادی مرگ پیش از مرگ است، که این معنا را صدرالمتألهین طرح می‌کند. هنگامی که حال اهل بصیرت را در همین دنیا بیان می‌کند که ایشان شهود حقایق اخروی می‌کنند و آنان را پیش از افتادن پرده، حجابی نیست. (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۹: ۲۸۲/۹) در اثبات این دیدگاه ملاصدرا می‌توان حدیث مشهوری که در کتب عرفانی بسیاری به آن اشاره رفته است، استناد کرد؛ موتوا قبل ان تموتوا (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۱۷/۶۶) (بمیرید قبل از آنکه میرانده شوید) و همچنین اگر به آثار شاعران عارف بزرگی چون سنایی، مولانا و عطار.. نظر بیان‌دازیم می‌توان ابیاتی پرشمار در این باره به عنوان شاهد ذکر کرد. ابن سینا نیز به

با این مرگ، هوش و ذکاوت سالک زنده می‌گردد. موت اخضر عبارت است از پوشیدن خرقة ژنده و مندرس. با پوشیدن این خرقة که نشانه‌ای از زهد و قناعت است، سالک حیاتی سبز می‌یابد و رخسارش با جمال ذاتی که به آن زنده شده و از تجمل بی‌نیاز است، شادمان می‌گردد. مرگ اسود در حقیقت نوعی نیل به فنا در فعل خداست. معنی آن تحمل آزار خلق است. و موت احمر که همانا مخالف با نفس و سرکوب لوازم و تمنیات آن است که در سایه ریاضت و مجاهدت و با راهنمایی‌های مرشد و شیخ انجام می‌گیرد. (لاهیجی، ۱۳۸۱: ۴۳۱)

گرچه صوفیان اغلب در مورد معنای مجازی و استعاره مرگ سخن گفته‌اند اما در متون عرفانی مطالبی نیز به معنای حقیقی مرگ اختصاص یافته است. در گفتمان عرفانی نوع دیگری از مرگ وجود دارد که متناظر با عشق و جنون عشقی است: مرگ خودخواسته، این مرگ نوعی انتحار است که در آن شخص به درجه‌ای از عشق نسبت به معبود خود می‌رسد که به یک خودکشی مقدس دست می‌زند. از نظر عرفا عشق نوعی جنون است و چنین مرگی خودخواسته که در اوج جنون صورت گرفته، گناه و مخالف با شریعت نیست. دیلمی در این باره چنین گفته است: محبت محبان طبیعی به بی‌عقلی منتهی می‌شود و این امر آنان را به هلاکت و موت سوق می‌دهد. (دیلمی، ۱۹۶۲: ۱۱۱)

در نظر عارف مرگ وسیله رفع تمام حجاب‌هایی می‌شود که او را به دنیای خودی‌ها برمی‌گرداند و درعین حال طریقی است هموار که او را با ملکوت پیوند می‌دهد. مرگ در حکم دو نوع دانه متفاوت است که برای یکی، بعد از رویش صدها و هزاران دانه شیرین و معطر را به بار می‌آورد و برای دیگری مانند دانه‌ای تلخ است ثمری جز خارهای خلنده جان‌آزار نخواهد داشت که هر لحظه گوید: کاشکی نبودم و در عالم نیامدم. چون بمیرد و نیست شود آن زشتی او یکی در هزار می‌شود این چنین مردن را مرگ گویند. (سلطان ولد، ۱۳۳۴: ۷۷)

در تاریخ ادبیات جهان داستان‌ها و حکایاتی وجود دارند که در ضمن آن‌ها مرگ ورای چهره مخوف خود نقش یک

بوده است. از منظر دین و دینداری، مرگ پایان راه انسان نیست، بلکه سرآغاز حیات دیگری است که بی‌تردید تمام آنچه که در زندگی این جهان اتفاق افتاده در کیفیت آن تأثیر به‌سزایی دارد. در عرفان و تصوف به شکل عمده معنای استعاره مرگ مورد توجه بوده است. درعین حال هیچ یک از عرفا متصوفه منکر مرگ طبیعی به مثابه پایان حیات این جهانی نیستند. عرفان با الهام از آیاتی مانند آیه ۲۷ سوره آل عمران، آیات ۹۵ و ۱۲۲ سوره انعام در اغلب آثار خود به توصیف ابعاد نمادین مرگ پرداخته‌اند. در معنای استعاره و مجازی، صوفیه گاهی مرگ را معادل جهل و در مقابل، حیات را معادل علم گرفته‌اند. (تهانوی، ۱۴۲۰: ۱۶۶۹) در حقیقت، سیر طبیعی موجود زنده را به سمت مرگ سوق می‌دهد که در تلقی استعاره و مجازی، سیر و سلوک از مرگ آغاز می‌شود و به حیات می‌رسد.

عزیز نسفی حیات را باخبری و مرگ را بی‌خبری می‌داند و از آنجا که خیر و دانستن دارای مراتبی است بنابراین موت و حیات نیز واجد درجات و مراتبی است که عبارت‌اند از: طبیعی، معنوی، طیبه و حقیقی در واقع نسفی زادن را ولادت طبیعی، رسیدن به بلوغ و درک معانی حسی و عقلی را ولادت معنوی، به جا آوردن اعمال صالح را منجر به حیات طیبه و اطلاع از حقایق اشیاء را حیات حقیقی می‌داند. (نسفی، ۱۳۵۹: ۲۱۰-۲۱۱)

معنای استعاره دیگر همانا غلبه بر هوای نفسانی و از میان بردن تمایلات نفس سرکش است و از این جهت مرگ بابی از ابواب آخرت است که تنها راه وصول به حق تعالی است (سلمی، ۱۹۹۸: ۳۵۳) در تلقی استعاره و مجازی مرگ در حوزه تصوف، تقسیم‌بندی این مقوله بر مبنای رنگ‌ها وجود دارد. در این راستا، چهار نوع مرگ بر اساس چهار رنگ ابیض، اخضر، اسود، و احمر ذکر شده است: موت ابیض گرسنگی است. به این معنا که در نگاه صوفیان گرسنگی سبب روشنی باطن و سفیدی قلب می‌گردد. اگر سالک همواره گرسنه باشد به مرگ سفید مرده است از سوی دیگر شکم‌چرانی و شکم‌پرستی نشانه سفاهت و عامل زوال هوشیاری و ذکاوت است و

دیدگاه‌های وی نسبت به مرگ است که صبغه‌ای از عرفان را در خود می‌نمایاند. در جایی نیز وی برای اثبات ثبات قدم خود در راه عشق و تحمل سختی‌های این راه، مدعی می‌گردد که حتی مرگ نیز نمی‌تواند پای او را از کوی یار کوتاه کند.

نقد از مرگ ارادی ساز حشر نسیه را

یکی از دیدگاه‌های مطرح عرفا در زمینه مرگ، مرگ اختیاری و ارادی پیش از رسیدن مرگ طبیعی است. وی مرگ اختیاری را بستری مناسب برای استقبال از مرگ می‌داند و معتقد است باید با آغوشی باز و دلی فارغ، با خوشی و سرزندگی به استقبال مرگ رفت و شاهد مرگ را در آغوش کشید. او عقیده دارد که خبر کردن خویشتن پیش از مرگ نوعی مرگ ارادی است. منظور صائب از مرگ ارادی، مطابق دیدگاه سایر عرفا، رها کردن همه‌ی و وابستگی‌های مادی و کسب استقلال ارادی نسبت به بدن و فنای در خداوند متعال در همان دوران زندگی طبیعی است. احادیثی چون «موتوا قبل ان تموتوا» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۱۷/۶۶) (بمیرید پیش از آن که به مرگ اضطراری بمیرید) می‌تواند اشاره به همین مفهوم باشد. علامه مجلسی (ره) در این فقره این‌گونه نوشته‌اند: «میراندن نفس آن است که انسان آن را مقهور عقلش قرار دهد، به گونه‌ای که همه حرکات و سکناتش در تحت فرمان عقل قرار گیرد، چنین کسی در رابطه با هوس‌های نفسانی اغواگرش، مرده است، یعنی خواسته‌های نامشروع نفسانی خود را نابوده نموده، چنان که گفته‌اند: قبل از مرگ طبیعی بمیرید.» (همان جا) صائب دسترسی به مرگ را برای همه میسر می‌داند او مرگ ارادی را نقد جان می‌داند:

سبک‌روحانه پیش از مرگ ترک جسم خاکی کن
چو زین ویرانه بیرون عاقبت خواهی، نخواهی شد
(همان؛ ۱۴۹۶/۳)

نجات‌دهنده را ایفا می‌کند و سالک عاشق یا عاشق سالک با انتخاب آن به یک خودکشی مقدس دست می‌یازد که نه تنها گناه نیست، بلکه توجیه‌گر نوعی دیگر از موت ارادی است که نه می‌تواند با عنوان شهادت به تبیین آن پرداخت و نه نام انتحار بر آن زبینه است. چیزی بین این دو که او هم تقدس مرگ در راه خدا را شامل می‌شود و بیانگر بی‌پروایی دست شسته از جانی است که با مرگ، یک ولادت ثانی را پذیرا شده است. (کلودواده، ۱۳۶۹: ۳۴-۲۶)

در این مقاله دیدگاه صائب را در مورد مرگ بررسی کرده و تا جایی که در وسع توان و فرصت و زمان بوده است نگرش‌های این شاعر را در راستای موضوع مرگ به رشته تحریر درآورده‌ایم، اما قطع به یقین مرگ در شعر صائب جای کار بیشتری دارد. برای کاویدن معنا و مفهوم مرگ در نظر این شاعر نامی، تمام ابیات مربوط به مرگ را از دیوان وی استخراج گردیده و بعد از دسته‌بندی و عنوان‌بندی، آن را در معرض دید و داوری مخاطب نهاده‌ایم.

طرح دیدگاه‌های صائب در باب مرگ:

دیدگاه‌های صائب تبریزی در باب مرگ را بر اساس یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان به موارد ذیل تقسیم کنیم.

۱- دیدگاه‌های ستایش‌گرانه.

۲- دیدگاه‌های واقع‌گرایانه - بیدارگرایانه

۳- دیدگاه‌های نسبی‌گرایانه

۴- دیدگاه‌های عرفانی.

۵- دیدگاه‌های تحلیلی.

دیدگاه‌های عرفانی

صائب تبریزی به جهت ذائقه عرفانی حاکم بر اشعارش، بیشتر دیدگاه‌های عرفانی‌ای را که پیش از او از سوی عرفا مورد اشاره قرار گرفته در اشعارش انعکاس داده است. مسائلی نظیر موت ارادی، رهایی‌بخش بودن مرگ، بیداری از خواب غفلت زندگانی به واسطه مرگ و نیز شهادت‌طلبی از جمله

انتظار مرگ بی پروا کشیدن کاهلی است
راه خود نزدیک چون پروانه‌ی چالاک کن

(همان؛ ۶/۲۹۴۷)

نقد از مرگ ارادی ساز حشر نسیه را
منزل خود را دراز از چشم کوتاه‌بین مکن

(همان؛ ۶/۲۹۵۵)

به مرگ اختیاری هر که واصل می‌تواند شد
چرا در عالم پر انقلاب زندگی باشد؟

(همان؛ ۳/۱۵۰۶)

آنجا که امام علی (ع) بعد از نشستن ضربت کینه و تعصب بر
فرق مبارکشان فریاد برآوردند؛ فزت برب الکعبه (ابن طاووس،
۱۴۰۰: ۵۱۹/۲) و یا آخرین کلام پیامبر پیش از تسلیم جان به
حضرت حق که از عبارت «بالرفیق الاعلی» (عاملی، ۱۳۶۰:
۱۲۹/۱) در توصیف احوال خود بهره بردند و فرزندش امام
حسین (ع) در هنگام جان دادن می‌گفته است «ترکت الخلق
طراً فی هواکا» (حائری محلاتی، ۱۰۰) یعنی به عشق تو ز همه
آفریدگان گذشتم:

مرگ در مذهب ما فرصت بال‌افشانی است

صبح امید دم‌د اهل صفا را ز کفن

(صائب، ۱۳۶۴: ۶/۳۰۳۸)

می‌کند هستی فانی تو را باقی مرگ

تو چه از دولت جاوید گریزان شده‌ای

(همان؛ ۶/۳۳۱۵)

صائب از کسانی که در مرگ عزیزان و رفتگان‌شان بی‌تابی و
جزع از خود نشان می‌دهند انتقاد می‌کند و می‌گوید که اصل و
اساس مرگ رسیدن به آرامش است، پس چیزی که خود
دست‌مایه اصلی آرامش است هرگز نمی‌تواند عامل ناآرامی و
ناراحتی باشد:

برهان و اصل فنا آرمیدگی است

بر مرگ رفتگان جزع از نارسیدگی است

(همان؛ ۲/۹۸۵)

وی زندگی این دنیایی را همانند صدفی می‌داند که گوهر
ارزشمندی را در خود جای داده است و مانع از ظهور و تآلؤ
آن می‌شود، و مدعی می‌شود فنای خرقه جسمانی، رنگ حقیقی
روح او را نمایان می‌سازد:

گوهر بی‌قیمتم، مرگ صدف عید من است

کی دگرگون می‌شود رنگ از فنای خرقه‌ام

(همان؛ ۵/۲۵۶۳)

مرگ در مذهب ما رخصت بال‌افشانی است

صائب تبریزی به مرگ به عنوان فرصتی برای پرواز می‌

نگرد. او به عکس شیفتگان دنیا و دل‌سپردگان به خوشی‌های

گذران این جهانی، به سان عارفی پاک‌باخته، مرگ را فرصتی

می‌داند که بعد از تیرگی این دنیا، صبح امید را بر عاشقان

حضرت حق می‌تاباند. درست همان‌گونه که مولانا مرگ را

دانه‌ای شیرین می‌داند که به جهت حلاوتش، آدمی بر اساس

آیه مبارکه «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (۱/۱۹۵) از

خوردن آن منع شده‌است؛

چون مرا سوی اجل عشق و هواست

نهی لاتلقوا بایدیکم مر است

زآنکه نهی از دانه‌ی شیرین بود

تلخ را خود نهی، حاجت کی شود

دانه‌ای که تلخ باشد مغز و پوست

تلخی و مکروهی‌اش خود نهی اوست

(مولوی، ۱۳۷۹: ۲۰۳)

صائب نیز این پدیده را آرمیدگی، عید، دولت جاوید و

صبح امید، می‌داند. وی مرگ را پایان روح نمی‌داند و اعتقاد

دارد که مرگ، هستی فانی ما را بقای ابدی می‌بخشد. این نوع

از نگاه به مرگ یادآور نگرش متفاوت صالحان و عارفان است.

جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی واقعی، سرای آخرت است، ای کاش مردم می‌دانستند.

چون نباشد اول بیداری ما خواب مرگ
ما که خواب خویش را در زندگانی کرده‌ایم
(صائب: ۲۶۳۴/۵)

ز خواب مرگ چون نبود امید بیداری
که مـن در روزگار زندگانی خواب خود کردم
(همان: ۲۶۶۴/۵)

علاج مرگ ز جان دست شستن است اینجا

با نگرش ژرف و عمیق در موضوع مرگ در شعر صائب می‌توان دیدگاهی دیگر را مطرح کرد. در این دیدگاه نو، صائب راه درمان دردی بزرگ به اسم مرگ را دست از جان شستن و رهایی می‌داند. رهایی از خود مرجان افشانی کردن، دست از حال شستن، پیش از مرگ غبار زندگانی را از خود زدودن را زندگی دنیا پهلو تهی کردن، در راستای این دیدگاه کلیدواژه‌های اساسی و مهمی هستند.

خراب هر که شد از سیل می‌شود ایمن
علاج مرگ زجان دست شستن است اینجا
(همان: ۲۸۳/۱)

چون زجان دست نشویم که همچون قلاب
دامن مرگ به خود می‌کشد ابروی سفید
(همان: ۱۷۶۲/۴)

موج آب زندگانی می‌شمارد تیغ را
هر که پیش از مرگ هشت از خود غبار زندگی
(همان: ۳۲۶۵/۶)

از شیخون اجل صائب نگردد مضطرب
هر که پیش از مرگ از دنیا کند پهلو تهی
(همان: ۳۲۸۴/۶)

صائب برای تحمل زندگی این جهانی تنها یک دلیل دارد:

می‌کند ذوق سبک‌باری گرانان را سبک
بر امید مرگ، ناز زندگانی می‌کشم
(همان: ۳۰۳۸/۶)

از همین روست که این‌سان بی‌تابانه خود را مشتاق مرگ
نشان می‌دهد و برای رسیدن آن ثانیه‌شماری می‌کند:
ز حسن عاقبت مرگ اگر شوی آگاه
نفس گداخته‌اش پیشواز خواهی رفت

(همان: ۹۰۵/۲)

دیده‌ی شوق مرا مرگ جواهر داروست
پرده‌ی خواب میان من و او حائل نیست

(همان، ۷۹۷/۲)

همین نوع از نگاه به مرگ است که ذوق شهادت‌طلبی را در دل صائب می‌نشانند و او را برآن می‌دارد تا مخاطب را به جهاد و شهادت تشویق نماید:

چون شـرر با روی خندان خرده‌ی جان کن
نثار چند لرزی بر زر ناقص عیار زندگی

(همان: ۳۳۶۵/۶)

جاده‌ی روشن شمشیر بود دست‌به‌دست
صائب از مرگ چرا منزل خود دور کنیم؟

(همان: ۲۷۵۴/۵)

۱-۳- چون نباشد اول بیداری ما خواب مرگ!؟

صائب مرگ را بیداری و زندگی این دنیایی را خواب می‌انگارد. در کتب حدیث، جمله‌ای با همین مضمون به امام علی (ع) و نیز در جاهایی به پیامبر اعظم (ورام: ۱۵۰/۱) نسبت داده شده‌است که: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا». یعنی مردمان در خوابند و هنگامی بمیرند از خواب برمی‌خیزند. قرآن کریم نیز می‌فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّا لَنَدَارُ الْأَخِرَةَ لِهِيَ الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴/۲۹)». این زندگی دنیا،

مرگ نتواند ز کویش پای من کوتاه کرد

با آنکه انسان همواره خود را در برابر مرگ مغلوب می‌داندسته است و صائب نیز از این قاعده مستثنا نیست، اما جالب است که بدانید این شاعر عارف حدود هفت بار از عبارت «مرگ نتواند» استفاده کرده است که این رکورد در هیچ یک از شاعران و عارفان دیگر وجود ندارد. نکته جالب توجه در باب این نوع از کاربرد آن است که بیشتر در توصیف استواری و ثبات قدم وی در راه عشق و تحمل سختی‌های آن است. صائب معتقد است که مرگ نمی‌تواند عنان بی‌قراران را بگیرد و در راه آنان سدی ایجاد نماید. پدیده مرگ در مصاف با دلشدگان کوی یار مغلوب و مفلوج و شکست خورده است. کسی که همه چیز را گم شدن در محبوب و یار می‌داند، مرگ را به چیزی نمی‌گیرد. مرگ نمی‌تواند عاشق را از کوی معشوق دور کند، سالکان و رهنوردان راه تو را مرگ یارای بازداشتن نیست.

مرگ نتواند عنان بی‌قراران را گرفت
نیست زیر خاک آسایش طلبکار تو را

همان: ۱۴/۱

مرگ نتواند ز کویش پای من کوتاه کند
جامه احرام، صائب! از کفن باشد مرا

(همان: ۷۳/۱)

از دل به مرگ شور محبت نمی‌رود

جوش نشاط می‌زند این خم به زیر خاک

(همان: ۲۵۱۲/۵)

رهنوردان تو را مرگ نگیرد دامن

بر شهید تو کفن جامه احرام شود

(همان: ۱۷۳۸/۴)

به مرگ از دل نگرده محو، یاد ان خط مشکین

گداز این سکه را از سیم و زر بیرون نمی‌آرد

(همان: ۱۴۱۲/۳)

دیدگاه‌های واقع‌گرایانه

زهری است زهر مرگ که شیرین نمی‌شود

یکی از دیدگاه‌های مبتنی بر واقعیت در باب مرگ این اصل است که به جهت ناشناخته و مرموز بودن آن، هر قدر هم که فرد در جهت انکارش باشد خواه ناخواه از آن هراسناک است. صائب تبریزی نیز همانند تمامی هم‌نوعان خود گاه احساساتی را از خودنمایان می‌سازد که نشان‌گر وجود نوعی از ترس و هراس در دل اوست که بی‌گمان همه انسان‌ها هراسناک‌ها هستند و وارسته باشند، این ترس و واهمه را حتی برای یکبار هم که شده باشد تجربه کرده‌اند. صائب؛ در این دیدگاه مرگ را زهرناک و تلخ‌وش ترسیم می‌کند، او مرگ را دلیلی بر ناگواری دنیا می‌داند و در نهایت آن را زهری می‌داند که به هیچ وجه شیرین‌شدنی نیست:

هر قدر شیرین بود شهد گلسوز حیات

می‌شود صائب ز یاد مرگ خون‌آشام، تلخ

(همان: ۱۱۳۴/۲)

با وجود مرگ کی هستی گوارا می‌شود

تلخی ماتم کجا شیرین به حلوا می‌شود؟

(همان: ۱۳۱۲/۳)

گرچه مرگ تلخ صائب، ناگوار افتاده است شد

سبک هرکس که این رطل گران بر سر کشد

(همان: ۱۳۵۲/۳)

زهری است زهر مرگ که شیرین نمی‌شود

هر چند تلخ می‌گذرد روزگار عمر

(همان: ۲۲۸۷/۵)

تو از کوتاه‌بینی‌ها اجل را دور می‌بینی

مرگ‌آگاهی از موضوعاتی است که کمتر مورد توجه انسان‌های غافل قرار می‌گیرد. آدمیان به گونه‌ای زندگی می‌کنند و طوری برای زندگی‌شان برنامه‌ریزی می‌کنند که گویی مرگ هرگز آنان را درک نخواهد کرد. مرگ از حقایقی است که با

این نهنگ جانستان را چشم براسباب نیست

(همان: ۶۳۶/۱)

مرگ چون مو از خمیرت می کشد آسان برون

حتی اگر غفلت و تن‌پروری آدمی را از یاد مرگ غافل کند و حتی اگر مانند جواهر در دل فولاد پنهان گردد، و ریشه‌ی خود را در سنگ استوار سازد، مرگ عاقبت گریبان‌گیر او خواهد بود و همانند مو وی را از ماست بیرون خواهد کشید:

مرگ چون موی برآورد ز خمیرت آسان

گرچه جوهر به رگ و ریشه فولادروی

(همان: ۳۳۳۵/۶)

مرگ چون موی از خمیر آسان کشد بیرون تو را

ریشه‌گر در سنگ داری در دیار زندگی

(همان: ۳۲۶۶/۶)

مرگ چون مو از خمیرت می کشد آسان برون

ریشه محکم در دل فولاد چون جوهر مکن

(همان: ۲۹۵۲/۶)

شاهراه کشور مرگ است هر موی سفید

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره رفت، صائب به عکس بسیاری از غافلان، به‌سان عارفی آگاه همواره مرگ را پیش چشمان خویش دارد. وی در نگاهی نو و بدیع موی سفید را نشانه‌ای از فرارسیدن مرگ می‌داند. وی موی سفید را تازیانه‌ای می‌داند که مرگ آن را بر بدن فرتوت و پیکر مفلوج انسان فرود می‌آورد و آدمی را از آن جان سالم به در بردن محال است. ابروی سفید مرگ را به خود جذب می‌کند و کهربای مرگ است. موی سفید شاهراه کشور مرگ است. اما آنچه که باعث تعجب صائب می‌گردد این نکته است که آدمی با دیدن نشانه‌هایی نظیر موی و ابروی سپید یا قامت دوتا در عوض آنکه به یاد مرگ بیفتد، بیشتر از پیش خود را غرق دنیا و نعمت‌های آن می‌بیند:

وجود استثناناپذیر بودنش، بیشتر از هر حقیقتی مغفول واقع شده‌است. گویی آدمیان مرگ را تنها برای همسایه می‌دانند. این انکار چیزی نیست که مخصوص انسان معاصر لذت‌محور باشد بلکه از دیرباز کسانی بوده‌اند که به هر دست‌آویزی توسل جستند تا به توجیه این راز سربه‌مهر پردازند. رواقیون در یونان از اولین متفکرانی بوده‌اند که سر حل این معمای ناگشوده را داشته‌اند (وکیلی، ۱۳۸۹: ۳۸-۳۹). اما این راه‌حل‌ها بیشتر در حد پاک کردن صورت مسئله بوده است. به تعبیر حاکم بزرگ در رساله آکسیوخوس، این تلاش‌ها در حل مشکل مرگ، ژاژخایی‌ای است که تنها می‌تواند پسرپچه‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. (واینر، ۱۳۸۵: ۲۳۵۲/۳)

صائب تبریزی در شعرهای خود به این موضوع اشعار می‌

دارد، که هیچ نکته‌ی غایبی در ذهن او به اندازه مقوله مرگ حاضر نیست. او به اندازه‌ای مرگ‌اندیش است که حتی چهار دیوار خانه خود را به مثابه دیواره‌های گور می‌داند.

تو از کوتاه بینی‌ها اجل را دور می‌بینی

وگر نه غایبی از مرگ حاضرتر نمی‌باشد

(صائب: ۱۵۱۵/۳)

مرگ را بی‌خبران دور زخود می‌دانند

چهار دیوار در نظر من لحد است

(همان: ۷۱۸/۲)

مرگ را نتوان به رشوت از سرخود دور کرد

سفیر مرگ ناگزیر آدمی را درمی‌یابد و در برابر او هیچ سد و مانعی نمی‌تواند عرض اندام نماید. این فکر که می‌شود به واسطه‌ی دارایی‌های دنیوی که در این جهان همواره نقش‌گره-گشایی مشکلات را عهده‌دار بوده است، بتواند سایه‌ی مرگ را از سر خود دور کرد، خیالی باطل است:

مرگ را نتوان به رشوت از سرخود دور کرد

آدمی خود را گرفتار زندان تن می‌بیند، تصور آزادی حتی به وسیله مرگ نیز دو از ذهن است:

دشمن مرگ سبک‌روح‌اند دنیا دوستان
در گرانباری بود آسایش حمال‌ها
(صائب، ۱۳۶۴: ۱۵۶۱)

محو دنیا را به گرد دل نگردد یاد مرگ
از معلم طفل هنگام تماشا غافل است
(همان: ۵۱۹/۱)

برتو تلخ از تن پرستی شد ره باریک مرگ
رشته‌ی فربه به چشم تنگ سوزن، دشمن است
(همان: ۵۴۸/۲)

به مرگ از قید تن تن‌پروران را نیست آزادی
که مرغ بی پرو بال از قفس بیرون نمی‌آید
(همان: ۱۵۵۹/۳)

دیدگاه‌های ستایش‌گرانه نسبت به مرگ

همان‌گونه که پیش از دیدیم، صائب همانند تمامی ابناء بشر در برابر پدیده مرموز و ناشناخته مرگ نگاهی آمیخته با ترس و تردید دارد، اما گاه چنان از دشواری‌های روزگار به تنگ می‌آید که به ستایش مرگ می‌پردازد:

درد بی‌درمان به مرگ تلخ شیرین می‌شود

صائب مرگ را دوی دردهای بی‌درمان می‌داند، او با یادآوری بیت زیر از مولانا متذکر می‌شود مرگ که خود طعمی تلخ و ناگوار دارد، گاهی به‌سان دارویی است که با همه تلخی‌اش باعث درمان دردهای بی‌درمان می‌شود:

ز مرگ خویش شنیدم پیام عیش ابد
زهی خدا که کند مرگ را پیمبر عیش
(مولانا، ۱۳۸۳: ۵۷۷/۱)

وی معتقد است که اگر انسان از این خاصیت مرگ مطلع شود، نه تنها از آن نمی‌هراسد بلکه با جان و دل به پیشواز آن می‌رود:

اگر چه موی سفید است تازبانۀ مرگ
به چشم نرم تو رگ‌های خواب می‌گردد

(همان: ۱۷۷۸/۴)

چون ز جان دست نشویم، که همچون قلاب
دامن مرگ به خود می‌کشد ابروی سفید

(همان: ۱۷۶۲/۴)

شاهراه کشور مرگ است هر موی سفید
ره نمایان گشت و در رفتن گرانجانی هنوز

(همان: ۲۳۰۷/۵)

قامت خم‌گشته چوگان است گوی مرگ را
تو همان سرگرم بازی همچو طفلانی هنوز

(همان: ۲۳۰۷/۵)

در نشاط و طرب می‌زنی نمی‌دانی
که حلقه‌ی در مرگ است قامت خم تو

(همان: ۳۱۶۷/۶)

می‌کند از هر دو مویت سفیدی راه مرگ
در چنین وقتی به فکر زاد عقیبی

(همان: ۳۳۴۵/۶)

صائب همچنین اعتقاد دارد همین غفلت است که آدمی را از مرگ می‌ترساند:

ز یاد مرگ اگر بی‌تاب کردم جای آن دارد
که من در راه کردم از گرانی خواب، منزل را

(همان: ۱۹۴/۱)

وگرنه آدمی اگر حتی یک لحظه از بند غفلت‌رهایی یابد، شیرینی مثال‌زدنی مرگ را درخواهد یافت و آنگاه است که مشتاق و نفس‌زنان به استقبال آن خواهد رفت:

ز حسن عاقبت مرگ اگر شوی آگاه

نفس‌گداخته‌اش پیشواز خواهی رفت

(همان: ۹۰۵/۲)

محو دنیا را به گرد دل نگردد یاد مرگ

از نظر صائب دنیا دوستی و تن‌پروری یکی از اصلی‌ترین دلایلی است که باعث غفلت آدمی از مرگ می‌گردد. مادامی که

جواب آن غزل مولوی است ای صائب
زهی خدا که کند مرگ را پیمبر عیش

(صائب: ۲۴۲۲/۵)

درد بی درمان به مرگ تلخ شیرین می شود
از طبیبان منت درمان کشیدن مشکل است

(همان: ۵۲۷/۲)

شد گوارا مرگ تلخ از ناگواری های دهر

در ادامه همین نوع نگاه است که صائب مدعی می گردد که
تلخی های زندگی با همه ناگواری اش حداقل این حسن را دارد
که مرگ را شیرین و دلنواز می نمایاند:

تلخی می را خمار باده شیرین می کند
شد گوارا مرگ تلخ از درد و داغ زندگی

(همان: ۳۲۶۷/۶)

شد گوارا مرگ تلخ از ناگواری های دهر
حق پرستان را مدد دایم ز باطل می رسد

(همان: ۱۸۶/۳)

گوارا کرد مرگ تلخ را دنیای پر وحشت
ره خوابیده دارد در سفر آرام منزل را

(همان: ۱۹۵/۱)

مرگ بر من زندگانی را گوارا کرده است

در شواهدی که پیش از این آمد، صائب بدیدن سختی ها و
دشواری های زندگی، مرگ را چون شهد شیرینی می بیند که با
نوشیدن آن، خود را از تلخی زندگانی خلاص می کند. اما حال
درست به عکس دیدگاه پیشین، این بار مدعی می شود این
مرگ است که به زندگی معنا و مفهوم می بخشد و آن را
قابل تحمل می کند:

مرگ بر من زندگانی را گوارا کرده است
در بهاران من به امید خزان می زیستم

(همان: ۲۵۷۲/۵)

می کند ذوق سبک باری گرانان را سبک

بر امید مرگ، ناز زندگانی می کشم

(همان: ۲۶۰۱/۵)

مرگ از بی جگری های تو چون زهر شده است

صائب گاه آن چنان پردلانه و از سر ذوق به مرگ می نگرد
که تمام ابهت و شکوه این پدیده را نادیده می گیرد و مدعی
می شود که این همه ترس و رعب و وحشت از مرگ چیزی
نیست مگر تلقین مردمان. وی متذکر می شود که تنها انسان های
ترسو و سبک عقل مرگ را ترسناک و دهشتناک می شمارند،
و گرنه «پیش ارباب دل این رطل گران این همه نیست». (همان:
۷۹۶/۲) صائب کفن را مقدس می داند، چون جامه احرام که
برای عاشقان مقدس و عزیز است:

مرگ از بی جگری های تو چون زهر شده است
تلخی باده این رطل گران این همه نیست

(همان: ۷۹۶/۲)

مرگ در چشم سبک عقل شکوهی دارد
پیش ارباب دل این رطل گران این همه نیست

(همان: ۷۹۶/۲)

زمرگ مرده دلان از طلب فرومانند
و گرنه جامه احرام اهل دل کفن است

(همان: ۸۴۹/۲)

دیدگاه های نسبی گرایانه نسبت به مرگ

بر فقیران مرگ آسان تر بود از اغنیاء نگاه نسبیتی به مرگ از
دیرباز از سوی متکلمان و فلاسفه وجود داشته است. اینکه
مرگ در موقعیتی خاص و برای فردی خاص نسبت به موقعیت
و فرد دیگری تفاوت ماهوی داشته باشد موضوعی نیست که
تنها در شعر صائب بدان اشاره شده باشد، بلکه بسیاری این
نقطه نظر نسبت گرایانه را در باب مرگ داشته اند. صائب
تبریزی عقیده دارد که تنگدستی و فقر، مرگ را بر آدمی
آسان تر و گوارا تر می سازد. او مرگ را بر مفلسان و تهیدستان
عید می داند، با توجیهی که بیشتر مربوط به طایفه شاعران است

مرگ بهتر ز حیاتی که به منت باشد

(همان: ۱۶۶۱/۴)

چنان شد زندگانی تلخ بر من زین ترشرویان

که مرگ تلخ در چشمم شکر خواب است پنداری

(همان: ۳۲۹۳/۶)

مرگ است چاره‌ی زندگی ناگوار را

جز مرگ اگر تو چاره‌گری یافتی بگو

(همان: ۳۱۸۴/۶)

روشندلان ز مرگ محابا نمی‌کنند

در ادامه همین نگاه نسبی‌گرایانه صائب این مطلب را طرح می‌کند که مرگ با همه تلخی و هراسناکی‌اش در چشم روشندلان سنگینی ندارد. وی اذعان می‌کند اگرچه مرگ دشمنی است که کسی را یارای آن نیست و همه از آن می‌هراسند و از آن گریزانند، اما (روشندلان ز مرگ محابا نمی‌کنند)؛ او در این دیدگاه مرگ را در نظر گرم‌روان مسیر عشق، خیالی بیش نمی‌داند و می‌گوید عاشق را از مرگ هراسی نیست؛ آزادگان از خود رهاشده را هراسی از مرگ نیست.

صائب ز تیغ مرگ نلغزد به خویشتن

آزاده‌ای که گشت زخود پیش‌تر جدا

(همان: ۳۳۰/۱)

روشندلان زمرگ محابا نمی‌کنند

نور از زوال کم نشود آفتاب را

(همان: ۳۳۲/۱)

روشن‌گهر ز مرگ نترسد که آفتاب

بسیار دیده است پس سر زوال را

(همان: ۳۴۵/۱)

روشندلان زمرگ محابا نمی‌کنند

خورشید را ملاحظه‌ای از زوال نیست

(همان: ۱۰۰۹/۲)

مرگ را بر اغنیا دشوار و بر فقیران آسان برمی‌شمارد و برای این دیدگاه دلایلی شاعرانه برمی‌شمارد که شاید منطقی نباشد اما زیبا و شنیدنی و جالب هستند و به دل می‌نشینند:

بر فقیران مرگ آسان‌تر بود از اغنیا

راحت افزون است در کندن، قبای تنگ را

(همان: ۵۶/۱)

تنگدستی مرگ را در کام شیرین می‌کند

بید از بی‌حاصلی بر خویشتن خنجر کشد

(همان: ۱۳۵۱/۳)

از کنار آب حیوان خشک لب باز آمدن

مرگ را در زندگی بر روی اسکندر کشید

(همان: ۱۳۵۲/۳)

پروای مرگ نیست تهیدست را، چرا؟

از سرنگون شدن کند اندیشه جام خشک

(همان: ۲۵۱۵/۵)

زمرگ تلخ پروا نیست بی‌برگ و نوایان را

چراغ تنگدستان، خامشی را از هوا گیرد

(همان: ۱۴۴۶/۳)

صائب از منظری دیگر مرگ را آخرین تدبیر برای رها

شدن از ناگواری‌ها می‌داند، او عقیده دارد که هر کس در

زندگی اسیر کمند ناگواری و شر و تهیدستی و غم و اندوه و

حزن گردیده و دست منت و دلهره دائماً بر سرش سنگینی می‌

کند، برایش بهتر همان است که مرگش هرچه زودتر فرا برسد.

تلخی مرگ شود شهد به کامش صائب!

هر که زین عالم پرشور به تلخی گذرد

(همان: ۱۶۱۷/۴)

مرگ عیدست ز افلاس به تنگ آمده را

همچو آن خفته که از خواب پریشان خیزد

(همان: ۱۶۴۷/۴)

شمع با مضطرب از دست حمایت باشد

مرگ نتواند گسستن فیض اهل جود را

درست به همان صورت که مرگ نمی‌تواند صفات زشت و خوی‌های ناپسند را در وجود آدمی زایل نماید، صفات ستوده نیز بعد از مرگ آدمی به حیات خود ادامه می‌دهند:

مرگ نتواند گسستن فیض اهل جود را
کاروان منعم هنوز از خاک حاتم می‌شود

(همان: ۱۳۲۲/۳)

ز مرگ روز هنرور نمی‌شود تاریک

صائب مرگ را برای اهل دل و هنرمندان نیز پایان کار نمی‌داند و مرگ را برای ارباب هنر خاموشی نمی‌انگارد و در واقع می‌خواهد بگوید که هیچ چیزی مانع ترویج هنرنمایی هنرمندان و شوریده‌سران نمی‌شود؛ حتی مرگ و نیستی. او اذعان می‌دارد که این مرده‌دلان هستند که مرگ را سدی می‌دانند در راه طلب و گرنه پیش اهل دل مرگ، زیبایی است. محبت و شور با مرگ از بین نمی‌رود.

زمرگ روز هنرور نمی‌شود تاریک

که برق تیشه چراغ مزار کوهکن است

(همان: ۸۴۹/۲)

دیدگاه‌های خاص صائب نسبت به مرگ:

از حریصان نرود حرص زر و سیم به مرگ با آنکه از نگاه بسیاری از مکاتب فکری با فرارسیدن مرگ تمامی صفات انسانی اضمحلال می‌یابد و در این حقیقت انکاری از سوی هیچ‌کس وجود ندارد، اما از نکات شایان توجه در نگاه صائب به مرگ آن است که وی اعتقاد دارد صفات نکوهیده و ناستوده‌های نظیر بخل و حرص حتی با مرگ انسان بخیل نیز در وجود وی فساد نمی‌پذیرد و به بقای خود ادامه می‌دهد. این نگاه از نکات جالب و بدیعی است که به غیر از صائب در جای دیگر ملاحظه نمی‌شود. در نظر وی حتی سوهان مرگ نیز از گسستن زنجیر آزمندی از پای بخیلان گران‌جان ناتوان است. حتی بعد از مرگ هم فرد حریص در اندیشه‌ی آزمندی و

حرص ورزی است و مانند است به ماری خوابیده که؛ «پیچ و تاب مار گردد وقت خوابیدن زیاد». صائب در این زمینه اذعان می‌دارد که با مرگ حرص و آزمندی از وجود و نهاد شخص حریص بیرون نمی‌رود و جالب اینکه این طمع و آز بیشتر هم می‌شود.

نیست بعد از مرگ هم رزق حریص آسودگی
پیچ و تاب مار گردد وقت خوابیدن زیاد

(همان: ۱۱۴۶/۳)

از حریصان نرود حرص زر و سیم به مرگ
تشنه از خواب همان تشنه جگر برخیزد

(همان: ۱۶۴۶/۴)

زخواب پیچ و خم مار می‌شود افزون
کجا به مرگ جان ز حریص تاب رود

(همان: ۱۹۰۹/۴)

حرصل را بستر آرام نمی‌گردد مرگ
مار را پیچ و خم افزون شود از خوابیدن

(همان: ۳۰۶۴/۶)

خالی از لطف نیست که بعد از اشاره به دیدگاه پیشین از صائب این نکته را نیز از کلام وی متذکر شویم که هر اندازه بخیل در زمان حیات مال و دارایی‌اش را از خود و دیگران دریغ می‌کند، بعد از فرا رسیدن اجل، این مرگ است که با فراخ‌دستی همه اندوخته زندگی وی را به باد می‌دهد. از همین رو صائب می‌گوید حال که مرگ تقسیم‌کننده مال توست، همان به که خود پیش از اجل آن را بخشیده باشی:

چو خواهد بخش کردن مرگ مال
همان بهتر که خود بخشیده باشی

(همان: ۳۴۰۶/۶)

به مرگ دست ستمگر نمی‌شود کوتاه

همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد صائب اعتقاد دارد که صفات و خصایص زشت آدمی حتی پس از مرگ وی نیز زنده

زنده بودنش را ثانیه‌شماری برای رسیدن این پدیده رازآلود می‌داند.

اما گاهی اوقات نیز پیش می‌آید که صائب هراس خود از مرگ را نشان می‌دهد و آن را زهری می‌بیند که به هیچ روی شیرینی نمی‌گیرد.

مرگ‌آگاهی و آماده بودن برای رسیدن مرگ از دیگر موضوعاتی است که در افکار صائب مشهود است. وی از آن دسته غافلانی نیست که از مرگ فقط به ظاهر لفظش بسنده کند، بلکه آن را واقعیتی ناگزیر می‌داند که آدمی می‌باید هر آن مترصد رسیدنش باشد.

نگاه نسبی به مرگ از دیگر دیدگاه‌های صائب است. وی مرگ را برای گران‌جانان و تن‌پروران تلخ و نادلپسند می‌داند و به عکس اعتقاد دارد آن‌آنکه در این دنیا با زندگی سختی دست و پنجه نرم می‌کنند، مرگ برایشان تحفه‌ای ارزشمند است که با فرارسیدنش رنج فقر و نداری را پایان می‌دهد.

از نکات جالب‌توجه آنکه صائب معتقد است مرگ باعث پایان یافتن و اضمحلال صفات خوب و بد آدمی نمی‌شود و به قول مولانا:

رگ‌رگ است این آب شیرین آب شور
در خلایق می‌رود تا نفخ صور

(مولانا، ۱۳۷۹: ۷۶)

او می‌گوید همان‌طور که بخل بخیل و ستم ستمگر بعد از مرگش پایان نمی‌پذیرد و با آثارش زنده و جاوید است، بخشش بخشنده و جوانمردی جوانمردان نیز همیشگی و جاودانی است.

صائب زمانی مدعی می‌شود که زندگی به واسطه وجود مرگ شیرین می‌شود و گاه به عکس اعتقاد دارد که این مرگ است که با وجود زندگی شیرینی و حلاوت می‌یابد.

می‌مانند. او ادعا می‌کند مرگ با آن همه ابهت و طمطراق، از کوتاه کردن دست ستمگران ناتوان و درمانده است؛ صائب برای روشن شدن این ادعا مثال از عقاب تیزچنگ و ستم‌پیشه می‌آورد که حتی بعد از مرگش نیز پرهایش در تیر صیادان ستمگر جان‌شکار حیوانات مظلوم می‌گردد:

به مرگ دست ستمگر نمی‌شود کوتاه
که تیر را پر و بال از عقاب خواهد برد

(همان: ۱۹۰۶/۴)

ظالم به مرگ دست نمی‌دارد از ستم
آخر پرعقاب پر تیر می‌شود

(همان: ۲۰۵۸/۴)

مرگ سبک‌روان طلب آرمیدن است

صائب معتقد است که برای انسان‌های آزاده و رهیده از قید و بندهای این جهانی، طلب آرامش و بازایستادن از جد و جهد، مرگ اصلی است. از نظر او بی‌تابی عشق تنها تعریف زندگی است و آن زمان که عاشق را پروای عشق از سر بیفتد، به راستی که مرگ او فرارسیده است:

مرگ سبک‌روان طلب آرمیدن است
چون نبض زندگی ما در تپیدن است

(همان: ۹۴۸/۳)

نتیجه‌گیری

از آنجا که صائب دارای ذوق و دید عارفانه نسبت موضوعات و مسائل مختلف است، مرگ نیز در دید و داوری وی از منظری عارفانه نگریسته شده است. او در توصیف مرگ شیرین‌ترین و دل‌انگیزترین صفات و عبارات را به کار می‌گیرد. گاهی مرگ را فرصت بال‌افشانی می‌داند و گاه از آن با عباراتی همچون عید، دولت جاوید و صبح امید یاد می‌کند. صائب گاه چنان برای مرگ بی‌تابی از خود نشان می‌دهد که تنها فلسفه

- وی معتقد است به عکس دنیادوستان، عارفان و روشندان، شاعران و هنرمندان و عاشقان از مرگ نمی‌هراسند اصلاً نمی‌میرند. او مرگ را پایان عشق و دلدادگی نمی‌بیند و به عکس در باب عشق خود مدعی می‌شود که با مرگ و فنا پایان نمی‌پذیرد.
- موضوع مرگ ارادی که پیش از صائب از سوی عارفان طرح شده است و در حدیث «موتوا قبل أن تموتوا» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۱۷/۶۶) بدان اشاره رفته است از موضوعاتی است که صائب نیز مفصلاً بدان پرداخته است.
- منابع**
- ابن‌سینا (۱۳۷۷). *الهیات نجات*، ترجمه یحیی یثربی، تهران، نشر فکر روز.
- افلاطون (۱۹۶۸) م. *التیمائوس و اکرتیس*، ترجمه ال‌اب فؤاد جرجی، دمشق، وزاره الثقافه.
- (۱۳۸۰). *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی.
- تهانوی، محمدعلی (۱۴۲۰). *کشف الاصطلاحات و العلوم*، بیروت، دارالفکر.
- دیلمی، ابولحسن (۱۹۶۲). *عطف المؤلف علی الام المعطوف*، قاهره.
- دیوانی، امیر (۱۳۷۶). *حیات جاودانه*، چاپ اول، تهران، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
- ژادکلود، واده (۱۳۶۹). *عباس ابن‌احنف و آرمانگرایی در عشق*، ترجمه جواد حدیدی، مجله معارف دوره هفتم شماره ۱۵، ۳۸-۳۹.
- آذر-اسفند، شماره ۲۱، ۳۴-۲۶.
- سپهوند، امیرخان (۱۳۸۶). *جرایم‌علیه اشخاص*، تهران، نشر مجد.
- سلمی (۱۹۹۸). *طبقات الصوفیه*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- صائب، محمدعلی (۱۳۶۴). *دیوان*، به کوشش محمد قهرمان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۴۱۹). *رساله فی العشر، الرسائل*، قم مکتبه المصطفوی.
- کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۷۶). *اصطلاحات الصوفیه*، ترجمه محمدعلی مودد لاری، به کوشش گل بابا.
- سلطان ولد (۱۳۴۳). *معارف*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۹). *مثنوی*، بر اساس نسخه رینولد نیکلسون، تهران، انتشارات راستین.
- (۱۳۸۳). *کلیات شمس تبریزی*، مطابق نسخه تصحیح‌شده استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، صدای معاصر.
- نسفی، عزیزالدین (۱۳۵۹). *کشف الحقایق*، به کوشش مهدوی دامغانی، تهران.
- سید ابن طاووس (۱۴۰۰). *الطرائف*، قم، چاپخانه خیام.
- عاملی، ابراهیم (۱۳۶۰). *تفسیر عاملی*، تهران، انتشارات صدوق.
- حائری محلاتی. *لهوف منظوم یا معراج‌المحبه*، نشرنوید اسلام.
- واینر، فلیپ پی (۱۳۸۵). *فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها*، تهران، معاد.
- وکیلی، شروین (۱۳۸۳). *ندیدن مرگ*، خردنامه‌ی همشهری، ش ۱۵، ۳۸-۳۹.